

قفقاز «همشهری» می‌نامیدند. و این واژه در آن زمان، بنا بر قول مورخان شوروی، معادل حیوان بود؛ زیرا وضع زندگی کارگران مهاجر ایرانی از وضع حیوانات بهتر نبود.

کارگران مهاجر ایرانی بنا بر حرفه‌ای که داشتند، به دسته‌های زیر تقسیم می‌شدند: ۱- فعله (کارگر کشاورزی)؛ ۲- رنجبر (کارگر غیر مهاجری که مزد خود را به جنس دریافت می‌داشت)؛ ۳- حمال یا حمال (باربران بندر، باراندازها و غیره)؛ ۴- مزدور (کارگران صنعتی کارخانه‌ها).

وضع رقت بار و زندگی بخور و نمیر ایرانیان مهاجر، که پس از طی صدها کیلومتر به پای پیاده می‌بایست از دست رنج ناچیز خود بهای تکه نانی را هم پس انداز کنند و برای خانواده‌ی چشم به راه خود بفرستند، طوری بود که به هر کاری تحت هر اوضاع و احوالی تن در می‌دادند و بدین جهت مورد سواستفاده کارفرمایان قرار می‌گرفتند. از جمله، به هنگام استخدام کارگران ایرانی از آنان می‌خواستند به قرآن قسم یاد کنند، که به عضویت هیچ اتحادیه‌ی کارگری در نیابند. پس، از کارگران ایرانی توقع می‌رفت که نه تنها در اعتصابات کارگری این مناطق شرکت نکنند، بل عندالزوم به عنوان اعتصاب شکن نیز علیه برادران غیر ایرانی خود وارد عمل شوند. بنا بر مقاله‌ای که یکی از فعالین حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در اوایل سده‌ی کنونی تحت عنوان «حوادث ایران و بازار کار در باکو» نوشت: ارتش بیکارانی که وضعیت اقتصادی کارگران باکو را تهدید می‌کند، عمدتاً از کارگران مهاجر ایرانی تشکیل شده است. وی می‌افزاید، که اینان نه تنها به سازمان دهی کم روی می‌آورند، بلکه از نظر آگاهی نیز در سطح نازلی قرار دارند. و درست همین مشکل بود، که سوسیال دموکرات‌های قفقازی را بر آن داشت، تا در میان کارگران ایرانی به کار سیاسی بپردازند.

از همین جا بود، که نخستین نطفه‌های

سریع در این مناطق بود. و لذا نیاز روزافزون زمین داران و نمایندگان ایشان - دولت روسیه - با جنبش کارگری نیرومندی روبرو شد، که با سیاست‌های تحمیلی و استثمارگری آنان دست به مقاومتی روزافزون می‌زد. به همین دلیل، ورود نیروی کار ارزان قیمت ایرانی می‌توانست انحصار نیروهای کارگری مبارز در این مناطق را شکسته، سطح دستمزدها را به حداقل ممکن تقلیل دهد. بنا بر آمار استخراجی مورخان شوروی از آرشیه‌های روسیه‌ی تزاری، از سال ۱۸۴۵ به بعد هزاران مهاجر ایرانی پای پیاده از نقاط شمالی - گاه حتی از نقاط جنوبی - ایران به سوی مناطق شمال مرزهای کشور کوچ می‌کردند. موافق بخش نامه‌هایی که از حکام دولتی این مناطق به جا مانده، دولت روسیه چنین مهاجرت‌هایی را حتی تشویق نیز می‌کرده است. به طور مثال، می‌توان یادآور شد که تنها از شهر تبریز در سال ۱۸۹۱ نزدیک به ۲۷ هزار ویزا برای مهاجران ایرانی صادر شده است. همین رقم در سال ۱۹۰۳ به ۳۳ هزار رسید و یک سال بعد در تمام ایران بیش از ۷۱ هزار ویزای مهاجرت برای ایرانیان صادر شد. علاوه بر این، باید یادآور شد که بسیاری بدون اجازه رسمی دولت تزاری، از روی استیصال، به طور غیر قانونی از مرز می‌گذشتند و ناگزیر در شرایط بدتری استخدام می‌شدند. گفتنی است، که تعداد روستائیان بیش‌تر بود، لذا کارگران غیر ماهر، اکثریت نه دهم مهاجران را تشکیل می‌دادند.

این کارگران ناچار در بدترین و سخت‌ترین اوضاع و احوال استخدام می‌شدند. حاکم شهر گنجه (الیزابت پل) در گزارشی نوشت:

«تبعه‌ی ایران، فقیری است که در کشور خودش به دست دولت‌اش غارت شده، صبح مطمئن نیست که شب‌اش را در کجا به روز خواهد آورد، دم صبح مطمئن نیست که در طول روز تکه‌ی نانی به دست می‌آورد یا نه.»

کارگران فقیر و فلاکت زده‌ی ایرانی را در

گفتن ندارد، که هر گفتاری پیرامون تکوین و گسترش نهضت کارگری ایران می‌باید ضرورتاً از فروپاشی نظام سنتی جامعه‌ی ایران، نظام پیش سرمایه داری عصر قاجاریه، آغاز شود.

آغاز فروپاشی نظام سنتی ایران را می‌توان به طور عام از اواسط دوران قاجار دانست، که طی آن نفوذ اقتصاد استعماری شتاب بیش‌تری یافت. پس از عقد قراردادهای ترکمن‌چای و گلستان، و سپس قرارداد ایران - انگلیس متعاقب شکست ایران در جنگ هرات، شرایطی به دولت مغلوب ایران تحمیل شد، که بر طبق آن‌ها تولید کنندگان و تجار ایران در وضعیت نامساعدی نسبت به رفقای خارجی، به ویژه سرمایه داران انگلیسی و روسی، قرار گرفتند. مثلاً معافیت سرمایه داران و دلالت خارجی از پرداخت پنج درصد مالیات راه داری، علاوه بر ارزانی محصولات خارجی، موجب شد که کالاهای خارجی آهسته آهسته کالاهای ایرانی را از بازار بیرون برانند. تفوق کالاهای خارجی در بازار ایران طی نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم میلادی نه تنها بازرگانان، بلکه نیز صنعت گران ایرانی را به ویرانی روزافزون کشاند. در حالی که بازرگانان بزرگ توانایی آن را داشتند، که با خرید اراضی خالصه و امثالهم خود را از مهلکه‌ی ورشکستگی نجات دهند و گاه از طریق تولید محصولات کشاورزی مورد نیاز صنایع استعماری، هم کار سرمایه داران خارجی شوند، صنعت کاران و روستائیان ایرانی با از دست دادن وسایل محقر تولید خود از کار بیکار شده، راه مهاجرت در پیش گرفتند.

بنا بر اطلاعاتی که مورخین به دست آورده‌اند، تولید کنندگان ایرانی در اثر پدیده‌ی گفته شده در بالا مجبور به ترک وطن شده، به هندوستان، آمریکای شمالی، و بیش از همه قفقاز و آسیای مرکزی، مهاجرت می‌کردند. مهاجرت ایرانیان به قفقاز و آسیای مرکزی، بیش‌تر از این رو شدت یافت که در این زمان سرمایه داری نوپای روس در حال گسترش

اتحادیه‌ی کارگری ایران و سپس سوسیال دموکراسی («اجتماعیون - عامیون») ایران بسته شد. گفتنی است، که نخستین سازمانی که به تبلیغ در میان ایرانیان آگاه در قفقاز پرداخت، همان سازمان «همت» بود که برخی از ایرانیانی که سوسیال دموکرات‌های ایران را به وجود آوردند، در درون آن پرورش سیاسی یافتند.

سوسیال دموکرات‌های ایرانی، سپس با توجه به اوضاع و احوال فرهنگی حاکم در ایران، اقدام به تأسیس «سازمان مجاهدین» کردند، که شعبات وسیعی در شهرهای شمال و مرکزی ایران داشت.

نقشی که کارگران ایران در جنبش انقلابی مشروطه ایفا کردند، شاید به اندازه‌ی کافی مورد تأکید قرار نگرفته است. در این جا، همین قدر کافی است گفته شود که بدون شرکت موثر سازمان سیاسی - نظامی سوسیال دموکرات‌ها و مجاهدین، هرگز مشروطه خواهان بر نظامیان دست پروده‌ی روسی، که زیر فرمان محمد علی شاه قرار داشتند، چیره نمی‌شدند.

همان کارگرانی که چندی پیش از آن، با پای پیاده برای تکه نانی به قفقاز رفته بودند و برای ادامه‌ی حیات مادون بشری به هر کاری - حتا اعتصاب شکنی علیه رفقای کارگر خود در قفقاز - تن در می‌دادند، اکنون به آگاهی سیاسی، مسلح به تفنگ و بمب، فعالانه علیه دولت مردانی که فقر وسیع میلیون‌ها ایرانی را موجب شده بودند، مبارزه می‌کردند.

کارگران ایرانی، که از هستی ساقط شده بودند، در جنبش انقلابی مشروطه جنگیدند و جان دادند. اما به دلایل گوناگون و به ویژه به این دلیل که در رهبری سیاسی جنبش انقلابی نقش تعیین کننده نداشتند، فرصت طلبان بر همه‌ی اهرم‌های قدرت چنگ افکندند و کارگران را در همان اوضاع و احوال نکبت بار گذشته باقی گذاشتند و انقلاب به شکست انجامید. این را هم ناگفته نباید گذاشت، که علی‌رغم این که صنایع داخلی توانسته بود در اثر توانایی در رقابت با کالاهای خارجی جان بگیرد، برخی کارخانه‌ها هم چنان به حیات خود ادامه می‌دادند. در این کارخانه‌های کوچک یا کارگاه‌ها، کارگران از سطح آگاهی بالایی برخوردار نبودند. با این همه، برخی از کارگران و کارکنان خدمات در جنبش انقلابی مشروطه شرکت جستند، که از آن جمله‌اند کارگران چاپخانه‌ها که با تشکیل نخستین اتحادیه‌ی کارگران در

داخل ایران، طلبه‌داران نهضت کارگری در ایران شدند. در کنار کارگران چاپخانه باید از کارکنان مثلا پست و تلگراف نیز یاد کرد، که با اعتصاب خود ضربه‌ای هر چند کوچک به رژیم فاسد قاجار وارد آوردند. از همان زمان جنبش انقلابی مشروطه، خواست‌های منفی کارگران که در وضع غیر قابل تحملی زندگی می‌کردند، فراموش نمی‌شد. به طوری که یکی از سوسیال دموکرات‌های قفقازی، که در آن زمان برای شرکت در جنبش انقلابی به ایران آمده بود، طی نامه‌ای به پلخانف، پدر مارکسیسم روسیه، نوشت:

«کارگران سه کارگاه دباغی تبریز برای تحقق خواست‌های صنفی خود وارد اعتصاب شده‌اند. این کارگران که تعدادشان ۱۶۵ نفر بود، مورد حمایت سوسیال دموکرات‌ها قرار گرفتند.»

خواست‌های کارگران به شرح زیر بود:

- ۱- اضافه دست مزد به مبلغ یک شاهی و نیم بابت هر قطعه پوست؛
- ۲- استخدام و اخراج کارگران و شاگردان کارگاه با موافقت کارگران؛
- ۳- تأمین شرایط بهداشتی؛
- ۴- پرداخت مخارج بیماری توسط کارفرما؛
- ۵- پرداخت پنجاه درصد از دست مزد به هنگام بیماری؛
- ۶- تقلیل اضافه کار؛
- ۷- پرداخت دو برابر دست مزد بابت اضافه کار؛
- ۸- عدم استفاده از اعتصاب شکنان به هنگام اعتصاب کارگران؛
- ۹- پرداخت دست مزد به هنگام اعتصاب؛
- ۱۰- عدم اخراج کارگران به علت شرکت در اعتصاب؛

این اعتصاب که در ۲۸ ماه اکتبر ۱۹۰۸ آغاز شده بود، بنا بر گزارشی که به پلخانف فرستاده شد، پس از سه روز با موفقیتی نسبی به پایان رسید. خواست‌های شماره‌ی یکم و هشتم و دهم کارگران برآورده شد. کارگران برای اولین بار طعم اتحاد و اتفاق خود را چشیدند و دانستند در سایه‌ی وحدت عمل می‌توانند آهسته آهسته کارفرمایان جبار و ستم‌گر را مجبور به قبول خواست‌های حق‌ه‌ی خود کنند. اما شکست جنبش انقلابی مشروطه و تأمین سلطه‌ی مجدد مرتجعین، رشد و

گسترش نهضت سندیکایی ایران را کاهش داد. تنها با تشدید بحران سیاسی - اقتصادی پس از جنگ اول بود، که بار دیگر کارگران چاپخانه‌ها با طرح خواست هشت ساعت کار در روز، در زمان صدارت وثوق الدوله، دست به مبارزه‌ی اعتصابی زدند و دولت و کارفرمایان را مجبور به عقب نشینی کردند. پیروزی کارگران چاپخانه، موجبات تشویق دیگر کارگران ایران را، حداقل در شمال کشور، فراهم آورد. علاوه بر این، گفتنی است که بحران سیاسی - اقتصادی جهان، تأثیرات خود را در میان ایرانیان مقیم قفقاز و آسیای مرکزی نیز بر جا نهاده است.

انقلابی‌ترین عناصر سوسیال دموکراسی ایران، با تشکیل «حزب عدالت»، در سال ۱۹۱۶ در باکو، نطفه‌ی تشکیل «حزب کمونیست ایران» را بسته بودند. بالا گرفتن امواج انقلاب در شمال ایران و به ویژه در گیلان، انقلابیون ایرانی مهاجر را به سوی ایران کشاند. از سوی دیگر، تأثیرات انقلاب اکتبر در ایران چنان بود، که حتا اقشار غیر کارگری نیز در اوضاع و احوال بحرانی کشور به انقلاب کشیده شده بودند و زمینه‌ی مساعدی برای فعالیت انقلابی‌ها در میان تمام اقشار و طبقات ضد امپریالیست فراهم آمده بود. در شمال ایران، کارگران ایرانی دست به تشکیل اتحادیه‌های کارگری زدند. با این که تعداد کارخانه‌های ایران ناچیز بود و تعداد کارگران ایرانی به بیش از چند هزار نفر در هر رشته‌ای بالغ نمی‌شد، اتحادیه‌های صنفی در همان سال‌های اول پس از انقلاب اکتبر تشکیل یافت. شورای اتحادیه‌های تهران - که کارگران چاپخانه‌ها، کارگران کفاشی، خیاط، و یراق باف را متحد می‌کرد - در ۱۹۲۰ تشکیل شد، که تعدادشان بنا بر رقم ارائه شده از جانب سلطان زاده به ده هزار بالغ شد. بنا بر گزارشی که رفیق سلطان زاده به بین‌الملل سرخ کارگری (پروفین ترن) داد، اتحادیه‌های کارگری با این که تازه تشکیل شده‌اند، طی شش ماه آخر سال ۱۹۲۱ دست به چند اعتصاب موفق آمیز زدند: نظیر اعتصاب کارگران نانوايي‌های تهران، کارگران چاپخانه‌ها، سقط فروش‌ها، کارگران و کارمندان پست (در تهران)، کارگران پست (در انزلی) و غیره. تمام این اعتصابات، جنبه‌ی صرفاً اقتصادی داشت. فقط اعتصاب معلمان مدارس ملی در ژانویه‌ی ۱۹۲۲ (بهمن ۱۳۰۱) که بیست و یک روز طول کشید، سرانجام به صورت تظاهرات سیاسی در آمد و موجب سقوط کابینه‌ی قوام السلطنه شد.

بدین ترتیب، اتحادیه‌های صنفی رفته رفته نقش چشم گیری در صحنه‌ی سیاسی ایران بازی می‌کنند. (۱) اتحادیه‌های کارگری در شهرهای دیگر ایران نیز به وجود آمد. کارگران شهرهای رشت، بندر انزلی، و تبریز متحد شدند و در سال ۱۹۲۲ - بنا بر قول سلطان زاده - وسیله‌ی محمد دهگان در حدود بیست هزار کارگر ایرانی در داخل ایران در چهارچوب شرایط به فعالیت مشغول بودند. فعالیت روزافزون سندیکای کارگری در ایران، طبیعتاً خشم هیات حاکم ایران را به سرکردگی رضاخان سردار سپه برمی‌انگیخت. تسلط هر چه بیش‌تر حکومت دیکتاتوری رضاخان با سرکوب مداوم اتحادیه‌های کارگری و دیگر سازمان‌های اجتماعی مترقی، هم‌زمان و هماهنگ بود. رضاخان برای تأمین سلطه‌ی بلامنزاع خود مجبور بود با تکیه به ارتش ضد انقلابی خود سخت‌ترین فشار را بر مترقی‌ترین نیروهای اجتماعی، که سندیکاها از مهم‌ترین آن‌ها بودند، وارد آورد. اما علی‌رغم این فشارها، کارگران ایرانی تا حد ممکن به مبارزه‌ی خود خود حتماً به شکل نیمه علنی و مخفی ادامه دادند.

از همان سال اول تشکیل «شورای اتحادیه‌های کارگران تهران»، که رهبری آن با سید محمد دهگان ناشر روزنامه‌ی «حقیقت» بود، فعالیت برای سازمان دهی وسیع‌ترین توده‌های کارگری ایران، که در صنعت نفت جنوب متمرکز بودند، آغاز شد. کارگران نفت، مانند برادران مهاجر خود در قفقاز، به علت ویرانی خانه و کاشانه‌ی خود مجبور به ترک روستای محل زندگی‌شان شده بودند. اینان در کنار کارگران هندی و پاکستانی (که سطح مهارت‌شان از کارگران ایرانی بالاتر بود) کار می‌کردند و در عین حال رابطه‌ی خود را با روسای خویش قطع کرده بودند. کارگران پاکستانی و هندی نفت جنوب، که از امتیازات نسبی برخوردار بودند، در عین حال از اولین دسته‌ی کارگرانی بودند که برای احقاق حقوق پایمال شده‌ی خود دست به اعتصاب زدند. با ورود اپوزیسیون کارگری به مناطق نفت جنوب ایران، اولین حوزه‌های مخفی سندیکایی تشکیل شد. اما به علت پایین بودن سطح آگاهی سیاسی کارگران تازه‌پا، که هنوز در چهارچوب فکری روستایی قرار داشتند، امر سازمان دهی کار

آسانی نبود و نتایج کار درازمدت پر مشقت مخفی پس از سال‌ها آشکار شد. نخستین اعتصاب بزرگ نفت جنوب، در سال ۱۳۰۸، حاصل این کار با حوصله و پرنج اپوزیسیون کارگر ایران بود.

اعتصاب کارگران نفت جنوب، که در روز اول ماه مه ۱۹۲۹ (یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۰۸) آغاز شد، بنا بر گزارش ماموران شرکت سابق نفت، به خاطر خواست‌های زیر سازمان داده شد:

۱- قبول نمایندگان کارگران در اداره‌ی محل کار و هیات بهداشتی؛



- ۲- افزایش دست مزد به ۴۵ ریال؛
- ۳- پرداخت دست مزد به هنگام بیماری؛
- ۴- تأمین مسکن از طرف شرکت نفت؛
- ۵- روز کار شش ساعته (با توجه به گرمای هوا)؛
- ۶- جلوگیری از ویرانی خانه‌های کارگران؛
- ۷- هم طرازی کارگران ماهر ایرانی با هندی؛
- ۸- مقامات ایرانی مرجع رسیدگی شکایات باشند؛
- ۹- کارمندان دفتری ایرانی هم طراز هندی‌ها باشند؛
- ۱۰- اختلافات بین ایرانیان و اروپاییان و نیز شرکت نفت در دادگاه‌های ایرانی

مورد رسیدگی قرار گیرد؛  
۱۱- حقوق بازنشستگی پرداخت شود و در صورت فوت به فرزندان کارگران تعلق گیرد؛

اعتصاب به حق کارگران نفت جنوب، بلافاصله با اقدامات سرکوب رژیم رضاخانی و ولی نعمت‌اش امپریالیسم بریتانیا مواجه شد. نه تنها پلیس محلی، بل ارتش قزاق نیز فراخوانده شد، تا اعتصاب را خفه کنند. ناو جنگی امپریالیسم به نام «سیکلامن» وارد آب‌های آبادان شد و موضع تهدیدآمیز به خود گرفت. مقاله‌ای که در روزنامه‌ی «تایمز لندن» منتشر شد (و از طرف شرکت سابق نفت تنظیم شده بود)، این اعتصاب را به تحریکات اتحاد شوروی نسبت داد؛ امری که همواره مستمسک دولت‌های ضد کارگری است. در این اعتصاب، چهل و پنج تن از کوشندگان سندیکا دستگیر و زندانی شدند. اینان طبق معمول از جانب شهربانی، رکن دوم ارتش و کارآگاهی رضاخانی متهم به شرکت در یک توطئه‌ی بلشویکی شدند.

اما چنین سرکوبی، و حتا ضعف‌های اساسی سندیکای کارگران نفت که مخفیانه عمل می‌کرد، مانع از آن نشد که فعالیت ادامه یابد.

فعالین سندیکایی ایران به دیگر شهرها نیز روی آورده بودند. از این جمله بود، فعالیت ایشان برای اعتصاب کارخانه‌ی کازرونی «وطن» در اصفهان. پس از مدت‌ها کار سیاسی و سندیکایی در بین کارگران، سرانجام روز اول ماه مه ۱۳۱۰، کارگران این کارخانه در چهارباغ اصفهان روز بین‌المللی کارگران را جشن گرفتند. در همین روز، بحث مفصلی بین کارگران پیرامون لزوم اقدام به یک اعتصاب به منظور بهبود بخشیدن به وضع کارگران صورت گرفت. کارگران پس از تنظیم خواست‌های خود، روز چهارم ماه مه (پانزدهم اردیبهشت) را برای آغاز اعتصاب تعیین کردند. اعتصاب شروع شد. پلیس بلافاصله دست به عمل زد. و بیست و پنج تن از فعالان و رهبران اعتصاب را دستگیر، زندانی و تبعید کرد. اما با این همه، کارگران توانستند به برخی از خواست‌های خود دست یابند. این خواست‌ها عبارت بودند از:

- ۱- آزادی تشکل سندیکایی؛
- ۲- تغییر دست مزد از کار مزدی به ماهانه؛
- ۳- هشت ساعت کار روزانه و حداقل دست مزد پنج ریال؛
- ۴- نیم روز استراحت، اضافه بر جمعه‌ها؛
- ۵- لغو مقررات کنترل به هنگام ورود به کارخانه؛
- ۶- لغو مقررات جریمه و تنبیه بدنی کارگران از طرف کارفرما؛
- ۷- جبران مخارج بیماری و پرداخت صدمه‌ی بدنی وارده در سر کار؛
- ۸- پرداخت کلیه‌ی مخارج بیماری؛
- ۹- تعطیل کارخانه در روزهای تعطیل رسمی کشور؛
- ۱۰- پرداخت دو برابر مزد برای ساعات اضافه کار؛
- ۱۱- حداکثر روز کار ده ساعته (با اضافه کار)؛
- ۱۲- تامین وسایل و امکانات بهداشتی در کارخانه؛
- ۱۳- پرداخت تنظیم و بدون وقفه‌ی دست مزد؛

رهبری این اعتصاب با کارگر فعال مترقی، سید محمد اسماعیلی معروف به «سید محمد تنها» بود، که در این اعتصاب دستگیر شد و پس از هفت سال در زندان قصر به شهادت رسید. یاران دیگر او در سال‌های حکومت سرکوب رضاخان عبارت بودند از علی شرقی، محمد انزلی و پور رحمتی، که همگی در عفوان جوانی به نهضت کارگری جلب شده، طی سال‌ها مبارزه به رهبری آن رسیده بودند و سرانجام نیز هر سه در زندان‌های رضاخان به قتل رسیدند. از دیگر رهبران جنبش کارگری در این سال‌ها باید از سید تقی حجازی، کارگر جوان چاپخانه یاد کرد، که در سال ۱۹۲۸ در کنگره‌ی بین‌الملل کارگری سرخ شرکت جست و در بازگشت به ایران در بندر انزلی دستگیر و در زیر شکنجه به قتل رسید. از دیگر فعالین جنبش سندیکایی ایران، سیفی (رضا غلام عبدالله زاده) بود، که در کنگره‌ی چهارم بین‌الملل سرخ شرکت داشت و پس از تشریح وضع کارگران ایران، نطق خود را به شرح زیر خاتمه داد:

«به نظر من می‌رسد، که در تزه‌های کنگره به وضع کشورهای نیمه مستعمره در خاور نزدیک بسیار کم پرداخته شده

است. اتحادیه‌های کارگری در این جا بسیار کم تجربه‌اند. باید به این‌ها از همه جانب کمک رسانند... ما به برنامه نیازمندیم... ما هیچ دستورالعملی در اختیار نداریم و اتحادیه‌های کارگری نه تنها نمی‌دانند چگونه باید از منافع کارگران دفاع کرد، بلکه حتا نمی‌دانند چگونه کارگران را باید سازمان داد. لذا باید به این جنبه از فعالیت‌ها توجه بیش‌تری مبذول داشت و کشورهای مورد بحث را در تشکل اتحادیه‌های کارگری از طریق برنامه و سازمان مورد حمایت قرار داد...» (۲)

آن چه سیفی در کنگره‌ی چهارم بین‌الملل کارگری می‌گفت، بیان وضع واقعی کارگران ایران بود که در کشوری مبارزه می‌کردند، که هنوز صنعت در اقتصادش نقش ناچیزی داشت؛ تعداد کارگران اندک بود؛ فشار و اختناق پلیسی هر گونه اعتراضی را در نطفه خفه می‌کرد؛ و علاوه بر این‌ها، جنبش کارگری جوان از تجربه‌ی زیادی برخوردار نبود. درست در همین اوضاع و احوال بود، که قانون سیاه ۱۳۱۰ (قانون مصوب مجلس فرمایشی پهلوی برای سرکوب «مقدمین علیه امنیت کشور») وسیله‌ی قانونی سرکوبی تمام نیروهای مترقی جامعه را فراهم آورد و سندیکاهای کارگری نیز مشمول همین قانون شدند. زندان‌ها از فعالان سندیکایی پر شد و بسیاری از آنان در اثر وضع طاقت فرسا و شکنجه‌های ضد انسانی در زندان، دیگر هرگز روی آزادی را ندیدند.

پس از شهریور ۱۳۲۰ و فرار رضاخان از ایران، فعالیت سندیکایی در ایران از سر گرفته شد. اما متأسفانه به علت عدم مطالعه‌ی کمبودها و فقدان تجربیات مثبت و منفی گذشته، جنبش سندیکایی پس از شهریور ۱۳۲۰ باز می‌بایست دوران طفولیت‌اش را از سر بگذراند. آزادی‌های نسبی آن دوران به رشد کمی اتحادیه‌های کارگری کمک فراوان کرد. اتحادیه‌های پراکنده‌ی کارگری در همان سال در «شورای متحده‌ی مرکزی کارگران ایران» گرد هم آمدند. فشار روزافزون اعتصابی کارگران، که به ویژه در دوران سخت جنگ بیش از هر طبقه‌ی اجتماعی دیگری بار سنگین نبرد ضد فاشیسم در ایران را به دوش داشتند، طبقه‌ی حاکم ایران را به وحشت انداخت. اینان در زیر

فشار وابسته‌ی کارگری «دولت کارگری» انگلستان در تهران، که معتقد به انجام یک سلسله رفرم‌های اجتماعی بود، اولین قانون کار ایران را به تصویب رساندند. اما این قانونی نبود، که تامین کننده‌ی منافع آنی کارگران در آن زمان باشد. مبارزه هم چنان ادامه می‌یافت و نه تنها در جهت تامین صنفی خود کارگران، بل هم چنین به منظور جلوگیری از تحدید آزادی‌های دموکراتیک در جامعه. ارتجاع به منظور سرکوب فکری کارگران، در کنار سرکوب پلیسی، دست به مانور تازه‌ای زد و با ایجاد «سندیکاهای زرد» تحت رهبری «کارگران با سابقه‌ای» مانند مهندس خسرو هدایت و مهندس شریف امامی کوشید کارگران ایران را از مبارزه‌ی جدی باز دارد. در این دوران، علی رغم سیاست‌های نادرست رهبری «حرب توده»، که جنبش کارگری را آلت دست خود قرار داده بود، کارگران ایران به دستاوردهای زیادی نایل شدند. پس از کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب همه‌ی نیروها و گروه‌های مترقی، جنبش سندیکایی ایران نیز مجدداً دچار از هم پاشیدگی شد. اما مبارزات پراکنده‌ی کارگران ایران هم چنان ادامه یافت، تا سرانجام به سال ۱۳۵۷ با رشد و گسترش خود، نقش تعیین کننده‌ای در سرنگونی رژیم ضد کارگری پهلوی ایفا کرد.



#### پاروقی:

- ۱- «اسناد جنبش کارگری کمونیستی ایران»، جلد ششم، انتشارات علم، تهران، ۱۳۵۸؛
- ۲- همان جا؛



#### منبع:

- «کتاب جمعه»، شماره‌ی ۳۳، سال اول، یازدهم اردیبهشت ۱۳۵۹،

